

دکتر جواد واحدی \*

## ابلاغ رأی داور<sup>۱</sup>

آنچه در این مقاله می آید ، مربوط به يك قسمت از تأسیس داوری یعنی ابلاغ رأی داور است ، ابلاغی که هم پایان مهلت اعتراض به رأی داور را معین می کند، و هم، در صورت عدم اعتراض به رأی ، اجرای آن را ممکن می سازد و لذا می تواند خالی از اهمیت نباشد .

طرح موضوع مقاله از جهت دیگر هم ممکن است مفید باشد و آن اینکه چون مسائل مربوط به داوری ، بخصوص در موضوع این نوشته ، خیلی دقیق و روشن نیست ، یعنی نه مقررات قانونی در این مورد کامل است و نه رویه قضایی ثابتی در مورد آن وجود دارد . با روشن شدن این گوشه از مبحث داوری ، احتمالاً از يك طرف وظیفه داور بهتر معلوم می شود و از طرف دیگر برخورد دانگامها با پرونده های داوری یکنواخت می گردد و

---

\* استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران .

۱- در این مقاله و بعضی مقالات دیگر ، طرف سخن نویسنده بیشتر دانشجویان عزیز رشته حقوق و شاغلین جوانتر در امور و مسائل حقوقی هستند و الا ، کسانی که سالیان متمادی چه در مقام شامخ قضاوت و چه در کسوت شریف وکالت ، با این قبیل مسائل سر و کار دارند ، از این گونه مقالات طرفی نمی بندند ، جز اینکه اگر فرصت مطالعه آنها را پیدا کنند و اشکالاتی که به نظرشان می رسد تذکر دهند ، هم نویسنده ارشاد گردد و هم مخاطبین اصلی او کمتر گمراه شوند .

بالاخره ، از جانب سوم اصحاب دعوی یا اختلاف بهتر می توانند از تأسیس داوری که نقش کمک را برای عدلیه بازی می کند ، استفاده کنند.<sup>۲</sup> در موضوع مورد بحث ما مطالبی که از نظرخواننده محترم می گذرند ، به ترتیب زیر خواهند بود:

شرایط ابلاغ رأی داور ، نحوه ابلاغ رأی داور و آثار ابلاغ رأی داور .

قبل از ورود به بحث اصلی جا دارد که مسئله ابلاغ درخواست و اوراق قضایی در مرحله رسیدگی داور مطرح و مورد بررسی قرار گیرد . زیرا نحوه ابلاغ اوراق قضایی به اصحاب دعوی در جریان داوری ، در امر ابلاغ رأی داور از طرف دادگاه ، خالی از تأثیر نیست . خاصه در مواردی که خواننده دعوی در مرحله داوری حضور نیافته یا دفاعی از خود نکرده باشد .

در مورد ابلاغ اوراق قضایی در مرحله داوری ، دو مسئله مطرح می گردد : یکی اینکه داور اوراق قضایی را به چه نحو به طرفین دعوی ابلاغ می کند ؟ و به طور کلی در مرحله انجام داوری ، داور چگونه با اصحاب دعوی تماس می گیرد تا بتواند به مدارک و دلایلشان رسیدگی کند و توضیحات آنان را بشنود ؟ دیگر اینکه اگر داور موفق به ابلاغ اوراق قضایی ، به نحو مطمئن ، به یکی از طرفین ( معمولاً خواننده ) نشود و به صورت دیگر هم مدافعات خواننده را نتواند بشنود ، آیا باید از صدور رأی خودداری کند ؟ یا اینکه در هر حال باید وظیفه خود را که رسیدگی به پرونده و صدور رأی است ، انجام دهد ؟ مسائل مزبور به شرح زیر بررسی می شوند :

### ۱- نحوه ابلاغ اوراق قضایی در جریان داوری: در این مورد هم

باید بین دو صورت قضیه فرق قایل شد : اول ، موردی که داور از

۲- ضمناً توجه به این نوشته و سایر مقررات مربوط به تأسیس داوری ، مبین این حقیقت است که مقررات مزبور نیاز به سستکاری فراوان قانونی دارند تا بتوان از این تأسیس که کوچکترین فایده اش سبک کردن کار دادگستری است ، بیشتر استفاده کرد .

طرف دادگاه مأموریت انجام داوری را پیدا می کند؛ و دوم، موردی که داوری خارج از دادگاه تفویض و عملی می گردد. در صورت اول یعنی موردی که داور در تعقیب قرار صادره از طرف دادگاه و نسبت به پرونده مطروحه در دادگستری مأمور رسیدگی و صدور رأی می شود، ابلاغ اوراق قضایی به اصحاب دعوی با اشکال زیادی مواجه نمی شود. زیرا نشانی طرفین دعوی و سابقه ابلاغ به آنان، در پرونده موجود است و داور با مراجعه به پرونده و اطلاع از نشانی طرفین، و با استفاده از کوتاهترین طریق ممکن برای تماس با اصحاب دعوی، می تواند آنان را برای ادای توضیحات و رسیدگی به پرونده دعوت کند و چون فرض بر این است که طرفین در دادگاه به اختیار نسبت به داوری و احتمالاً تعیین شخص داور توافق کرده اند، بعید است آنان به دعوت داور، به هر شکلی که صورت بگیرد، ترتیب اثر ندهند و در فرض عدم ترتیب اثر نیز، چون داور ابلاغ به آنان را با اطمینان از مشخصات و نشانی آنان (که در پرونده دادگاه موجود است) انجام می دهد و پرونده دعوی نیز برای مطالعه داور در دادگاه موجود است، به هر تقدیر رسیدگی به پرونده و صدور رأی، حتی در غیاب یک طرف یا طرفین دعوی، با اشکال عمده ای مواجه نمی شود.<sup>۳</sup>

در صورت دوم یعنی موردی که داوری در خارج از دادگاه و بدون ارتباط با دادگاه انجام می پذیرد، چون طبعاً سابقه ای از ابلاغ اوراق قضایی به اصحاب دعوی وجود ندارد، مسئله ابلاغ درخواست و اوراق قضایی به اصحاب دعوی، بخصوص به خوانده، به طور جدی تری مطرح می شود که نیلاً به آن می پردازیم.

مباحث قابل طرح در این مورد به قرار زیر اند:

الف) آیا داور برای ابلاغ اوراق قضایی به طرفین دعوی ملزم به رعایت

---

۳- مواردی که دادگاه فقط برای انتخاب داور طرف ممتنع اقدام می کند، جزو این صورت داوری نیست، زیرا در این موارد نقش دادگاه منحصر به انتخاب داور است، و لا غیر.

مقررات آ. د. م. است؟ همان طور در ماده ۶۵۷ آ. د. م. پیش بینی شده است: « داورها در رسیدگی تابع اصول محاکمه نیستند »؛ بنابراین این مقررات مربوط به ابلاغ اوراق دادرسی هم، که جزو اصول و مقررات دادرسی است، ظاهراً از طرف داور لازم الرعایه نیست. مضافاً به اینکه، امکان رعایت مقررات مربوط به ابلاغ (مواد ۹۰ و بعد آ. د. م.) برای داور وجود ندارند، زیرا داور نه خود می تواند متکفل امر ابلاغ بر طبق مقررات آئین دادرسی مدنی بشود (یعنی نقش مأمور ابلاغ دانگستری را بازی کند)، و نه می تواند مستقیماً و یا از طریق دفتر دادگاههای دانگستری، ابلاغ اوراق قضایی را از مأمورین ابلاغ دانگستری بخواهد.

از طرف دیگر رعایت تشریفات مربوط به ابلاغ بخصوص با استفاده از مأمورین ابلاغ دانگستری، خلاف طبیعت داور است که اقتضای سرعت را دارد. اگر قرار باشد، ابلاغ اوراق مربوط به دعوی مطروحه نزد داور به وسیله دانگستری انجام شود، این امر با توجه به تشریفات آن، به قدری وقت خواهد گرفت که نه تنها مسئله سرعت در رسیدگی بی معنی می گردد، بلکه خود مسئله داور نیز منتفی می شود: بر خلاف آنچه که در دادگاهها جاری است، مهلت رسیدگی و اظهار نظر داور محدود است (معمولاً دو ماه) و اگر داور بخواهد مقررات آئین دادرسی را در مورد ابلاغ رعایت کند، چه بسا در جریان ابلاغ دادخواست به خوانده، مهلت داور منقضی گردد و موردی برای ادامه رسیدگی داور باقی نماند.

بنابراین داور برای ابلاغ دانخواست و اخطاریه های مربوط به دعوی مطروحه نزد او، نه تابع تشریفات پیش بینی شده در آ. د. م. (مواد ۹۰ و بعد) است و نه امکان یا نیاز آن را دارد که برای این امر از دایره ابلاغ دانگستری استفاده کند.

مع هذا باید توجه داشت که عدم پای بندی داور به رعایت تشریفات دادرسی مربوط به ابلاغ اوراق قضایی به معنای عدم لزوم ابلاغ این اوراق به اصحاب دعوی نیست؛ بر عکس چون داور ملزم به رعایت مقررات ابلاغ

نیست ، باید به هر نحوی که مقتضی می داند و برای او امکان دارد ، خواننده و خواهان را برای رسیدگی به پرونده و شنیدن توضیحات و مدافعات آنان دعوت کند تا به طور واقعی در جریان رسیدگی داور قرار گیرند. می توان گفت ، معنای آزادی داور ، در انتخاب طریقه ابلاغ اوراق قضایی مربوط به داوری به اصحاب دعوی این است که بتواند امر مزبور را به نحو اطمینان بخش انجام دهد ، نه اینکه مانند ابلاغ اوراق قضایی در دادگستری ، گاهی ، به طور فرضی صورت بگیرد ، مانند ابلاغ وسیله مطبوعات ( مواد ۹۴ ، ۱۰۰ و غیره ) ، و یا ابلاغ به کسی که تغییر محل اقامت داده و دادگاه را از نشانی جدید خود مستحضر نساخته است ( ماده ۱۰۸ آ. د. م. و غیره )<sup>۴</sup>.

۴- ابلاغ به وسیله مطبوعات ، بخصوص در زمان ما ، با توجه به کثرت جمعیت و تعدد روزنامه ها ، تا حدودی جنبه تشریفاتی و فرضی دارد . زیرا این گونه ابلاغها معمولاً به اطلاع مخاطب نمی رسند . حق این است که در حال حاضر به جای مطبوعات ، به صورتی که در قانون پیش بینی شده از رادیو و تلویزیون استفاده شود و یا از طریق شهرداری و شهربانی که معمولاً از مشخصات ساکنین محل و حوزه استحفاظی خود اطلاع دارند ، امر ابلاغ به عمل آید . آنچه ابلاغ به وسیله مطبوعات را بیشتر بی اثر می گرداند ، مسئله «کثیر الانتشار» پیش بینی شده در قانون است که در عمل همیشه این شرط رعایت نمی شود و لاقلاً تعدادی از روزنامه هایی که از آنها برای این منظور استفاده می شود ، در صورت انتشار به موقع ، فاقد وصف مزبور هستند .

در فرانسه مسئله ابلاغ به وسیله مطبوعات وجود ندارد (به مواد ۶۵۱ و بعد آ. د. م. جدید فرانسه مراجعه شود) . طبق این قانون ، در مواردی که نه محل اقامت مخاطب معلوم باشد و نه محل سکونت او ، اوراق قضایی به آخرین نشانی و ی از طریق پست سفارشی و پست عادی (هر دو) ارسال می شود و در مواردی که مخاطب یا کسان او نخواهد یا نتوانند اوراق قضایی را قبول کنند ، اوراق مزبور در قبالت اخذ رسید ، تحویل شهرداری محل می شود ( ماده ۶۵۲ ) . به علاوه در این کشور مسئله ابلاغ اوراق قضایی به دو علت زیر ، به صورتی مطمئن تر به مخاطب ابلاغ می شود : یکی اینکه در غالب دعاوی طرح دعوی و پاسخگویی به آن از طریق وکلا صورت می گیرد که با این کیفیت طبعاً مسئله عدم اطلاع اصحاب دعوی از اوراق

بدیهی است داور مکلف به احضار جبری اصحاب دعوی جهت استماع مطالب و توضیحات و مدافعات آنان نیست بلکه منظور، اطلاع دادن جریان پرونده به طرفین اختلاف و دعوت آنان برای رسیدگی به پرونده است. حال اگر اصحاب دعوی نخواهند به دعوت داور ترتیب اثر بدهند، مطلب دیگری است و داور در این مورد تکلیفی، بیش از آنچه برای قضات دانگستری وجود دارد، ندارد. ۶۵

ولی در صورتی که داور تمام مساعی خود را برای ابلاغ دادخواست و قرار دادن خواننده در جریان داورى به کار برد و موفق به ابلاغ نشود، به نظر ما بر خلاف آنچه در دانگاهها می گذرد، داور حق ندارد از طریق روزنامه (ماده ۹۴، ماده ۱۰۰ و غیره) ابلاغ دادخواست را به عمل آورد. همان طور که گفتیم، تشریفات مربوط به ابلاغ بخصوص به وسیله مطبوعات، هم وقت گیر است (که با طبع داورى سازگار نیست) و هم در صورت عدم مراجعه نى نفع به داور، برای رسیدگی او کافی نیست. بر عکس، داور می تواند

«قضایی مطرح نمی شود و دیگر اینکه، در مورد بعضی از صور ابلاغ که امکان عدم اطلاع مخاطب از آن وجود دارد، قانونگذار به قاضی محکمه حق داده است، مخاطب را از هر طریق دیگری که مناسب می داند، در جریان دادرسی قرار دهد» (ماده ۶۵۶ آ. د. م. ف.).

۵- در دادرسیهای شرعی، به حق، مدعی علیه حق سکوت در مقابل دعوی و طبعا حق خودداری از حضور نزد قاضی را ندارد؛ مدعی علیه ای که بدون عذر موجه به دعوی پاسخ ندهد، به وسایل ممکنه از جمله حبس، مجبور به شکستن سکوت خود می شود؛ به نظر بعضی از فقها برای اجبار مدعی علیه به دادن پاسخ به دعوی، حتی ضرب و اهانت نیز مجاز است (به عنوان نمونه به عروة الوثقی، اثر ارزنده مرحوم سیدکاظم یزیدی، چاپ ۱۳۷۷، مطبعه حیدری، جلد سوم، کتاب القضاء، صفحات ۱۰۱ و بعد مراجعه شود).

۶- بر طبق قانون آئین دادرسی جدید فرانسه، اگر داور بدون استماع مدافعات یکی از طرفین و یا دعوت صحیح وی به دادرسی، او را محکوم کند، رأی صادره فاقد اعتبار است (به مواد ۱۴ و ۱۴۶۰ آ. د. م. ف. مراجعه شود).

برای ابلاغ اوراق مربوطه به اصحاب دعوی و نصوت آنان ، از سایر طرق استفاده کند. فی المثل ، به نظر ، ما داور حق دارد امر ابلاغ را به وسیله تلفن ، پست ، تلگراف ، تلکس و فاکس و آگهی معمولی در روزنامه ، رادیو ، تلویزیون و امثال آن انجام دهد و حتی با مراجعات مکرر به محل سکونت یا اقامت خواننده یا هر محل دیگری که حدس می زند در آنجا باشد ، ابلاغ را به نحو اطمینان بخش انجام دهد و در صورت لزوم برای تهیه موجبات ابلاغ از خواهان استمداد کند.<sup>۷</sup>

اگر خواهان هم نتواند موجبات ابلاغ درخواست و اوراق قضایی را به خواننده فراهم کند، خواننده نیز بر اثر اقدامات فوق به وسیله داور و یا رأساً در مقام دفاع از خود بر نیاید ، به نحوی که اطلاع او از جریان داوری به داور ثابت گردد، معلوم می شود که اشکال یا فسادی در کار است ؛ در چنین صورتی ، به نظر ما ، بر خلاف آنچه که برای رسیدگی دانشگاهی دانگستری پیش بینی شده است ، داور مکلف به رسیدگی به دعوی و صدور حکم نیست .<sup>۸</sup>

البته دانگستری نیز تا وقتی که درخواست و سایر اوراق قضایی به اصحاب دعوی ابلاغ نشود ، حق رسیدگی به پرونده را ندارد ، اگر چه

۷- منظور از آگهی معمولی در روزنامه ، آگهیهای مربوط به ابلاغ درخواست طبق آ. د. م. نیست ، بلکه آگهیهای ساده ای است که به انتخاب خود شخص و بدون هیچ گونه تشریفات در چند سطر برای اطلاع مخاطب در روزنامه درج می شوند .

۸- ممکن است سؤال شود ، چه اشکالی دارد که داور هم مانند دانشگاه ، درخواست و ضمانت را از طریق روزنامه ابلاغ کند . جواب این است که در مورد دانشگاه ، از يك سو ، برای ابلاغ از طریق درج در روزنامه ، نص وجود دارد و از سوی دیگر در صورت عدم مراجعه خواننده ، صدور حکم به صورت غیابی و امکان اعتراض به آن ، تا حدود زیادی ، جوابگوی مشکلات احتمالی خواهند بود .

رسیدگی مزبور سالها طول بکشد؛ بنابراین طولانی شدن رسیدگی به پرونده در عدلیه خللی به رسیدگی به آن وارد نمی‌آورد، زیرا حق و تکلیف رسیدگی به پرونده‌ها در دادگستری، همیشگی است و حال آنکه مهلت داور محدود است و پس از گذشت مهلت مزبور اختیار داور زایل می‌شود. مضافاً به اینکه در دادگستری، در صورت عدم اقدام مقتضی خواهان برای ابلاغ دادخواست به وسایل پیش‌بینی شده در قانون، دادخواست او رد می‌شود.<sup>۹</sup>

بدیهی است، در صورت عدم امکان ابلاغ اوراق به اصحاب دعوی (بخصوص به خواننده)، و مضمی مهلت دواوری، باب رسیدگی به دعوی مسدود نمی‌شود. زیرا دعوی به وسیله داور دیگر (در داوریهای مطلق) و یا دادگستری (در داوریهای مقید) قابل رسیدگی خواهد بود.<sup>۱۰</sup>

## ۲- امکان غیابی بودن رأی داور: مسئله مطروحه در این بعد

۹- آیا داور می‌تواند مانند دادگاه در صورت عدم تعیین نشانی صحیح خواننده و عدم امکان ابلاغ دادخواست به صور مطمئن دیگر، قرار رد دادخواست را صادر کند؟ جواب چنین سؤالی به نظر ما منفی است، زیرا اجرای مقررات مربوط به ابلاغ دادخواست و سایر اوراق قضایی پیش‌بینی شده در قانون آ. د. م. و رعایت ضمانت اجرای مربوط به آن، از طرف داور نه لازم است و نه ممکن. مع‌هذا چنانکه در متن آمده است، درج آگهی معمولی در مطبوعات یا اقدام به آگهی به وسیله سایر طرق ارتباطی به صورتی که داور مقتضی و مناسب تشخیص دهد، بلا اشکال است، به شرط اینکه ابلاغ مزبور نتیجه بدهد و خواننده خود را معرفی کند و یا به نحوی دیگر، داور مطمئن شود که خواننده از جریان دواوری مستحضر گردیده است.

۱۰- منظور از دواوری مطلق، معمولاً این است که طرفین معامله، اختلاف و یا دعوی توافق کنند که اختلافات آتی یا موجود آنان از طریق دواوری حل و فصل شود؛ ولی در دواوری مقید، شخص یا هیأت معینی، به عنوان داور مأمور رسیدگی و اخذ تصمیم در مورد اختلافات طرفین می‌شود، در صورتی که شخص یا هیأت مزبور نخواهد و یا نتواند رأی دهد، قرارداد دواوری پایان می‌پذیرد.



این است که اگر داور با وجود ابلاغ دادخواست به خواننده ، و با وجود حصول اطمینان از اطلاع وی از جریان داوری ، موفق به استماع مدافعات وی نشود ، آیا رأیی که در این شرایط صادر می کند ، حضوری خواهد بود یا غیابی ؟ به نظر می رسد که رأی داور در چنین مواردی نیز حضوری است و اساساً در داوری رأی غیابی فرض ندارد .

امکان صدور رأی غیابی از طرف داور نه در قانون پیش بینی شده است و نه با محدود بودن مهلت داوری می توانست پیش بینی شود زیرا لازمه صدور رأی غیابی ، امکان رسیدگی داور به اعتراض به رأی غیابی است و حال آنکه با صدور رأی ، مأموریت داور تمام می شود و دیگر اختیار رسیدگی به اعتراض به آن را ندارد و دانگاه هم در چنین موردی ، قانوناً حق رسیدگی به واخواهی را ندارد .

طبق ماده ۱۴۸۱ قانون آ . د . م . جدید فرانسه ، رأی داور در هیچ حال قابل واخواهی نیست . ژان روبر مؤلف کتاب داوری مدنی و تجاری<sup>۱۱</sup> معتقد است که متن قاطع ماده قابل توجیه است . زیرا در داوری ، رأی غیابی قابل تصور نیست ، از این جهت که اساس هر داوری آزادی ( یا اختیاری ) است که به موجب آن طرفین قبول کرده اند تا اختلافشان از طریق داوری حل و فصل شود . با این کیفیت رسیدگی به دعوی حضوری تلقی می شود و اگر اصحاب دعوی نخواهند مدارک و دلایل خود را در اختیار داور بگذارند ، داور ملزم است بر اساس آنچه تسلیم وی شده است ، تصمیم بگیرد و رأیش حضوری خواهد بود . دلیلی که آقای ژان روبر ، برای توجیه متن قانون فرانسه آورده است ، فقط در مواردی قابل قبول است که داوری از طریق دانگاه به داور ارجاع شده باشد ( و یا مواردی که ، پس از بروز اختلاف ، طرفین آن را به داور ارجاع کنند . ) و الا ، در مواردی که رسیدگی داور

11-Jean Robert . Arbitrage civil et commercial ( Paris , Librairie Dalloz , 4 éme édition , 1967 ) P.233.

بر مبنای شرط داوری در قرارداد اصلی و بدون بخالت دانگستری صورت می گیرد ، اگر فاصله بین زمان تنظیم قرارداد داوری و طرح دعوی نزد داور زیاد باشد و خوانده بر مقابل دعوی هیچ گونه عکس العملی از خود نشان ندهد ، بعید است که با استدلال فوق ، بتوان رسیدگی داور را حضوری تلقی کرد .

در قانون ایران دلیل بهتری برای حضوری تلقی شدن رأی داور وجود دارد و آن این است که چون اعتراض به رأی داور در آ. د. م. تحت عنوان شکایت آمده است ( ماده ۶۶۶ ) و نه پژوهش خواهی ( ماده ۱۴۸۲ قانون فرانسه ) ، نتیجتاً اعتراضات محکوم علیه هر چه باشد ، در دادگاه مطرح می شود ، بدون اینکه حدودی برای طرح مسائل عنوان شده از طرف او وجود داشته باشد . به عبارت دیگر دانگاهی که به شکایت رسیدگی می کند ، چون رسیدگیش ابتدایی است و نه استینافی ، لذا فرصت استماع تمام مطالب مطروحه از طرف معترض را ( اعم از موضوعی یا حکمی ) دارد .

پس تنها مطلبی که از جهت موضوع بحث ما مهم است ، همان طور که گفتیم ، ابلاغ دانخواست و اوراق قضایی ، به نحو اطمینان بخش به طرفین است و الا ، صدور رأی علیه خوانده ای که با اطلاع از دعوی از حق خود دفاع نکرده است ، و علیه خواهانی که ، با وجود اطلاع از دعوتش ، برای ادای توضیح یا دفاع متقابل حاضر نشده است ، با اشکالی مواجه نمی شود و این رأی در هر حال حضوری خواهد بود . این نظریه به طریق دیگری نیز قابل تأیید است ؛ اصحاب دعوی یا اختلاف برای فرار از تشریفات و مقررات دادرسی در دادگاهها ، از جمله چند درجه ای بودن رسیدگیها ، اختلافات یا دعاوی خود را به داوری می برند . اگر قرار باشد رسیدگی داور هم ، همان مراحل رسیدگی دادگاهها را ( واخواهی ، تجدیدنظر و غیره ) داشته باشد ، کمتر کسی حاضر خواهد بود که خود را از وثایق دانگستری محروم

کند،<sup>۱۲</sup> بدون اینکه از فواید داوری، که اهم آن فرار از تشریفات رسیدگی به دعوی است ، برخوردار شود .

۱۲- در دانگستری ، بسا وسواسی که برای انتصاب قضات به کار می رود ،

پس از ذکر مقدمه فوق ، مسئله ابلاغ رأی داور را به همان ترتیبی که در ابتدای مقاله آوردیم ، مطرح می کنیم :

### ۱- شرایط ابلاغ رأی داور

برای ابلاغ رأی داور اجتماع شرایطی به قرار زیر، لازم است :

الف) تقاضا: اولین شرط ابلاغ رأی داور ، تقاضای ذی نفع در این مورد است.<sup>۱۳</sup> صرف قرار گرفتن رأی داور در اختیار دادگاه چه از طرف داور باشد و چه از طرف اصحاب دعوی ، بدون اینکه تقاضایی برای ابلاغ آن شده باشد، تکلیفی برای دادگاه از این جهت به وجود نمی آورد .

تقاضای مزبور نیاز به شکل خاص و بخصوص تقدیم درخواست ندارد ؛ همین قدر که از طرف ذی نفع به عمل آید و رأی صادره و قرارداد داوری پیوست آن باشد ، کفایت می کند. بدیهی است، بدون اینکه رأی داور در اختیار دادگاه قرار بگیرد ، تقاضای ابلاغ آن مورد ندارد مگر اینکه حیثاً رأی قبلاً به وسیله داور تسلیم دادگاه شده باشد .

ضمیمه کردن قرارداد داوری به تقاضای ابلاغ ، به نظر ما، ضروری است ؛ اکثر دادگاههای ما ملاحظه این مدرک را برای ابلاغ رأی داور لازم -

← مقرراتی که برای احقاق حق وجود دارد و مسئولیتهای قانونی قضات ، اصولاً حق اشخاص ضایع نمی شود . اگر اصحاب دعوی یا اختلاف ، دعوی خود را نزد داور می برند ، در درجه اول به خاطر فرار از تشریفات دادرسی است که به علت عدم تناسب بین تعداد قضات دادگستری و تعداد دعاوی ، موجب اطاله دادرسی (با عوارض نامطلوب آن) می شود و در درجه دوم ، اعتماد بیشتری است که اصحاب دعوی ، بر اثر عدم شناسایی قضات دادگاهها ، به داور دارند .

۱۳- توجه داریم که بحث فعلی ما مربوط به داوریهایی است که در خارج از دادگاه و بدون دخالت دادگاه ( از نظر ارجاع دعوی به داوری) شروع می شود و پایان می پذیرد ؛ و الا در داوریهایی که از طریق دادگاه ارجاع می شود ، داور مکلف است رأی خود را ، ظرف مهلت مقرره ، در اختیار دادگاه بگذارد و ابلاغ رأی به اصحاب دعوی خود به خود ، یعنی بدون اینکه نیازی به تقاضا داشته باشد ، صورت می گیرد.

نمی دانند و حال آنکه، به طوری که خواهد آمد، چون ابلاغ رأی داور مقدمه اجرای آن است، حق این است که قبل از ابلاغ، قابلیت اجرای آن احراز گردد و این امر وقتی ممکن است که قرارداد داوری مورد ملاحظه قرار گیرد (در صفحات بعد در این مورد بیشتر صحبت خواهد شد).

ذی نفع بودن، نیاز به توضیح ندارد؛ اقدامات دانگامها در امور تراضی فقط به تقاضای ذی نفع یا نماینده قانونی او صورت می گیرد، بخصوص اگر برای شروع امری باشد (ماده ۲ آ. د. م.). باید دید، ذی نفع در ابلاغ رأی داور کیست؟ اولین و شاید تنها ذی نفع در ابلاغ رأی داور محکوم له است. بنا بر این، اصولاً محکوم له یا نماینده قانونی وی حق تقاضای ابلاغ رأی داور را دارد.

محکوم علیه و داور حق تقاضای ابلاغ رأی داور را ندارند، زیرا ابلاغ مقدمه اجرا، از نظر محکوم له، و تعیین کننده انتهای مهلت اعتراض، از نظر محکوم علیه است. محکوم علیه اگر در مقام اجرای رأی داور باشد، نیاز به ابلاغ آن به خود و یا به محکوم له را ندارد و اگر نسبت به رأی معترض باشد، باز هم احتیاج به ابلاغ رأی به محکوم له و به طریق اولی، به خود را ندارد.

بنابراین محکوم علیه می تواند، یا رأی را اجرا کند، یا منتظر بماند تا رأی داور، به تقاضای محکوم له، به او ابلاغ شود و در مهلت مقرر، به آن اعتراض کند و یا، قبل از ابلاغ رأی به او، اعتراض خود را نسبت به آن عنوان کند. ۱۴

۱۴- نمی توان به بهانه اینکه محکوم له هنوز تقاضای ابلاغ رأی را نکرده و یا هنوز رأی به محکوم علیه ابلاغ نشده است، اعتراض وی را به رأی صادره نپذیرفت؛ نه وضع ابلاغ اوراق قضایی آنقدر لقیق و مصون از خدشه است که بتوان به محکوم علیه اطمینان داد که به موقع از ابلاغ رأی داور مطلع خواهد شد و نه می توان محکوم علیه را مجبور کرد که خود را آماده اعتراض به رأی که معلوم نیست چه زمانی محکوم له تقاضای ابلاغ آن را خواهد کرد، نگه دارد.

در مورد داور هم ، که قاضی انتخابی طرفین دعوی است ، می توان گفت که اصولاً نفعی در ابلاغ رأی به اصحاب دعوی ندارد . تنها اقدامی که داور حق دارد انجام دهد ، تسلیم رأی صادره به دفتر دادگاه است تا ، احیاناً تردیدی در مورد صدور به موقع آن پیش نیاید . مع هذا گاهی ممکن است داور هم حق تقاضای ابلاغ رأی به اصحاب دعوی را داشته باشد . این مورد استثنایی ، در رابطه با حق الحکیمیت است . گر چه داور مأمور رسیدگی به اختلافات محوله به او از طرف اصحاب دعوی است ، و حق ندارد در مورد حق الحکیمیت خود تصمیم بگیرد ولی ، اگر اصحاب دعوی ، جزو اختیارات تفویضی به داور ، اختیار اخذ تصمیم در مورد حق الزحمه خود را نیز به او داده باشند ، ظاهراً اشکالی وجود ندارد که داور در این مورد نیز تصمیم بگیرد . در چنین حالت استثنایی ، داور نه تنها حق تقاضای ابلاغ رأی داور را دارد ، بلکه می تواند اجرای رأی داور را نیز ، در مورد حق الزحمه خود ، از دادگاه بخواهد . ۱۵

آخرین مطلبی که در مورد نفع بودن در تقاضای ابلاغ رأی می توان مطرح کرد ، این است که آیا اشخاص ثالث ، مانند طلبکاران محکوم له ، نیز حق تقاضای ابلاغ و احیاناً اجرای رأی داور را دارند ؟ ظاهراً چنین تقاضایی نباید مواجه با اشکال شود؛ زیرا ممکن است ، محکوم له ، از ترس اینکه محکوم به رأی داور به نست طلبکارانش بیفتد ( شاید هم با تبانی با محکوم علیه ) ، از تقاضای ابلاغ رأی مزبور خود داری کند . با این کیفیت اشخاص ثالث (بستانکاران) باید بتوانند ابلاغ رأی داور را از دادگاه بخواهند تا در صورت عدم اعتراض به آن ، رأی داور قطعیت یابد و محکوم به آن به نفع

۱۵- البته داور هنگام اخذ تصمیم در مورد حق الزحمه داور ، باید مقررات مواد ۶۷۸ و ۶۷۴ آ. د. م. را رعایت کند و الا رأی او ، در قسمتی که مخالف با مواد مزبور است ، قابل اجرا نیست . با وجود این ، اگر خواسته دعوی مالی و یا قابل تقویم نباشد ، ظاهراً داور حق اخذ تصمیم در مورد حق الزحمه خود را ندارد ، اگر چه طرفین در این مورد نیز به او اختیار داده باشند . ( ماده ۶۷۲ ) .

آنان قابل توقیف باشد.<sup>۱۶</sup>

ب - دادگاه صالح : طبق ماده ۶۶۸ آ. د. م. ، دادگاه صالح برای ابلاغ رأی داور دادگاهی است که قرار ارجاع امر به داوری را صادر کرده ، یا دادگاهی که اصولاً ، یعنی در صورتی که قرارداد داوری وجود نداشت ، برای رسیدگی به آن صالح بود ( ماده ۶۶۲ آ. د. م. ) . بنا بر این اگر محکوم به در صلاحیت دادگاه حقوقی دو باشد ، ابلاغ رأی داور باید از این دادگاه خواسته شود و در صورتی که در صلاحیت دادگاه حقوقی يك باشد ، ابلاغ رأی داور از این دادگاه تقاضا می شود ... الخ .

به موجب ماده ۶۶۸ آ. د. م. ، در صورتی که دعوی در مرحله فرجامی به داوری ارجاع شده باشد ، درخواست اجرا و تصحیح و همچنین بطلان رأی

۱۶- در مورد احکام صادره از طرف دادگاههای دانگستری چون نه ابلاغ آنها نیاز به تقاضا دارد و نه لازم الاجرا شدن آنها ( لازم الاجرا بودن جزء ذات آنها است ) ، لذا محکوم به آنها را ، با همان رأی دادگاه ، مانند هر طلب دیگر بدهکار ، می توان توقیف کرد ؛ ولی در مورد رأی داور چون ، همان طور که گفتیم ، فقط موقعی قدرت اجرایی پیدا می کند که صریحاً یا ضمناً مورد تأیید دادگاه قرار بگیرد ، لذا تقاضای ابلاغ آن به وسیله طلبکار بلا اشکال به نظر می رسد .

ممکن است انعا شود که مناسبتر است طلبکار از محکوم له ، محکوم به رأی داور را ، به عنوان طلب محکوم له از محکوم علیه توقیف کند ( مواد ۸۷ و بعد قانون اجرای احکام مدنی ) ؛ زیرا محکوم علیه حق انکار بدهی مزبور را ندارد و اگر داشته باشد ، به صورت اعتراض به رأی داور باید عنوان کند و چون رأی داور تا وقتی فسخ ( یا ابطال ) نشده ، از اعتبار امر مختومه برخوردار است ، لذا با اشکالی مواجه نمی شویم . اشکال قضیه در این است که در این موارد ، اجرا نمی تواند ثالث ( محکوم له رأی داور ) را به استناد رأی مزبور مجبور به پرداخت محکوم به کند و نیز نمی تواند وی را وادار به اعتراض به رأی سازد و حال آنکه در مورد احکام دادگاهها چون خود به خود قدرت اجرایی دارند و ابلاغ آنها نیز نیاز به تقاضا ندارد ، اشکالات مزبور وجود ندارند و تأمین طلب بستانکار از محکوم له ، از محل محکوم به ، بلا اشکال است ؛ مع هذا خلاف این نظرنیز خالی از قوت نیست .

داور باید از محکمه ای بشود که حکم مورد در خواست فرجامی را صادر کرده است. گرچه در این ماده صحبت از ابلاغ رأی نشده است، ولی بدیهی است که ابلاغ رأی که مقدمه اجرای آن است، نمی تواند از دادگاهی دیگر خواسته شود.

دو مسئله ممکن است در اینجا مطرح شود: یکی اینکه آیا با توجه به مفاد ماده ۶۶۸ آ. د. م. امکان ارجاع دعوی از طریق دیوان عالی کشور به داوری وجود دارد یا خیر؟ و دیگر اینکه آیا طرفین دعوی می توانند در مدتی که دیوان عالی کشور مشغول رسیدگی به دعوی است، در خارج از دادگستری، دعوی خود را به داوری ببرند؟

گرچه از جهت نظری ثقیل به نظر می رسد و از نظر عملی نیز کمتر پیش آمده است، مع هذا با توجه به مواد ۶۳۲ و ۶۶۸ که دعوی را در هر مرحله از دادرسی قابل ارجاع به داوری می دانند، می توان به سؤال اول پاسخ مثبت داد؛ بخصوص که در مقررات فعلی، دیوان عالی کشور بیشتر مرجع تجدید نظر (رسیدگی مرحله دوم) است تا مرجع فرجامی. النهایه همان طور که در ماده پیش بینی شده است، حدود اقدام دیوان عالی کشور، تا صدور قرار ارجاع دعوی به داوری است و پس از صدور رأی داور، مرجع ابلاغ، اجرا، تصحیح و بطلان آن دادگاهی است که از رأی آن فرجامخواهی شده است. بدیهی است، در مدتی که دعوی تحت رسیدگی داور است، رسیدگی دیوان عالی کشور به تأخیر خواهد افتاد و پس از صدور رأی، با توجه به نتیجه رسیدگی داور، دیوان عالی نسبت به پرونده فرجامی تصمیم مقتضی خواهد گرفت. ۱۷

در مورد مسئله دوم، یعنی امکان ارجاع دعوی در مرحله فرجامی به داوری در خارج از دادگستری تردیدی وجود ندارد، اعم از اینکه اختلاف طرفین

---

۱۷- مع هذا نظر مخالف، یعنی عدم تکلیف دیوان عالی کشور برای ورود در این گونه مسائل، نیز قابل دفاع است.

به طور مطلق به داوری برده شود و یا به طور مقید؛ النهایة طرفین دعوی باید دیوان عالی کشور را در جریان قضیه قرار دهند تا مرجع مزبور رسیدگی خود را تا معلوم شدن نتیجه داوری به تأخیر اندازد.

ج - قابلیت رأی برای اجرا: مفاد رأی داور باید قابل اجرا باشد (یعنی از اشکالاتی که رأی داور را اساساً باطل و بلا اجرا می گرداند، مبرا باشد) تا بتوان نسبت به آن دستور ابلاغ داد.

شاید این نظر برای همه قابل قبول نباشد، زیرا، در قانون چنین شرطی پیش بینی نشده است و ظاهر ماده ۶۶۱ آ. د. م. نیز ممکن است خلاف آن را برساند. ولی طبق مقررات موجود و اصول و قواعد کلی اگر رأی داور با توجه به قانون و قرارداد داوری، قابل اجرا نباشد، دستور ابلاغ آن که مقدمه اجرای آن است، امری عبث خواهد بود. فرضاً اگر موضوع رأی داور یکی از دعاوی غیر قابل ارجاع به داوری باشد (دعوی ورشکستگی، دعوی نسب و غیره)، ابلاغ چنین رأیی که غیر قابل اجراست، منطقی معنی ندارد (ماده ۶۷۵ آ. د. م.). به همین نحو اگر از مفاد رأی و یا قرارداد داوری بر آید که رأی نسبت به امری صادر شده که موضوع داوری نبوده و یا خارج از مهلت صدور یافته است، دادگاه نباید دستور ابلاغ آن را صادر کند، زیرا بر طبق ماده ۶۶۵ آ. د. م. چنین رأیی اساساً باطل و غیر قابل اجراست.

ماده ۶۶۱ نیز مخالفت جدی با این نظر ندارد زیرا، اولاً ماده مزبور، ظاهراً ناظر به مواردی است که رأی داور در تعقیب قرار ارجاع قضیه به داوری از طرف دادگاه صادر شده است که در این موارد معمولاً داور طبق مفاد قرار صادره از طرف دادگاه رأی می دهد و در نتیجه کمتر مواجه با اشکالهایی از قبیل آنچه در بالا آوردیم، می شویم و ثانیاً حتی در این موارد اگر رأی داور مثلاً خارج از مهلت به دفتر دادگاه واصل شود و یا بر خلاف موارد مندرج در ماده ۶۶۵ آ. د. م. صادر شده باشد، منطقیاً قابل ابلاغ نیست.



حتی ، از بعضی عبارات ماده ، ممکن است تأیید نظر فوق را نتیجه گرفت . زیرا بنا به تصریح قانونگذار امر ابلاغ به دستور دادگاه صورت می گیرد ؛ اگر نظر قانونگذار این بود که رأی داور ، با هر مفاد و به هر شکلی قابل ابلاغ است ، دیگر نیاز به صدور دستور دادگاه در این مورد نبود ، کما اینکه ابلاغ آراء صادره از طرف دادگاهها نیاز به دستور دادگاه ندارد .

بنابراین ، به نظر ما دادگاه در تمام موارد باید با ملاحظه مفاد رأی داور و متن قرار یا قرارداد داوری و به شرط عدم مشاهده یکی از موجبات بطلان اساسی در آن ، دستور ابلاغ آن را صادر کند .

د - مهلت تقاضای ابلاغ رأی داور: در قانون ما اصولاً برای اجرای احکام مهلتی مقرر نشده است .<sup>۱۸</sup> ولی چون اگر هم مهلتی برای تقاضای اجرا وجود داشت ، از تاریخ ابلاغ حکم قطعی باید رعایت می شد ، لذا در هر حال وجود مهلت احتمالی برای اجرای حکم در موارد عمومی ارتباطی با ابلاغ رأی داور پیدا نمی کند .

مع هذا ، همان طور که می دانیم ، نسبت به آراء داوری ، که بدون نخاله دادگاه صادر شده اند ، تا وقتی از دادگاه تقاضای ابلاغ آنها نشود ، تکلیفی در این مورد برای دادگاه به وجود نمی آید . بنا بر این مسئله مهلت در مورد تقاضای ابلاغ رأی داور ، در این گونه موارد می تواند مطرح شود ؛ به این معنی که اگر محکوم له نسبت به رأی صادره تقاضای ابلاغ نکند ، می تواند عملاً جلوی جریان مرور زمان احتمالی را علیه رأی بگیرد . فی المثل در مورد احکام تخلیه که مرور زمان يك ساله برای تقاضای اجرای آنها پیش بینی شده است ( ماده ۲۸ قانون مالك و مستأجر ) ، اگر رأی مزبور از طرف داور صادر شده باشد و محکوم له برای جلوگیری از شروع مرور زمان مزبور از تقاضای ابلاغ رأی داور خودداری کند ، ظاهراً می توان با استفاده از ضوابط و قواعد

۱۸- مع هذا ، به عنوان استثناء ، به مواد ۱۹ و ۲۸ قانون مالك و مستأجر ، مصوب مردادماه سال ۱۳۵۶ مراجعه شود .

حقوقی موجود از جمله ملاک مواد مذکور در فوق و عدم مشروعیت سوء استفاده از حق ، به تقاضای ابلاغ رأی تخلیه ای که در فرصتی معقول ( حداکثر معادل مهلت پیش بینی شده برای تقاضای اجرای حکم ) به عمل نیاید ، ترتیب اثر نداد .

### ۲- نحوه ابلاغ رأی داور

در اینجا هم باید بین موردی که دادگاه قرار ارجاع امر به داور را صادر کرده ، و موردی که داوری در خارج از دادگاه انجام یافته است، فرق قایل شد . در مورد اول، چون همان طور که قبلاً دیدیم ، داور رأی خود را تسلیم دفتر دادگاه صادر کننده قرار می کند ، مشکلی از جهت ابلاغ رأی مزبور پیش نمی آید، زیرا سابقه ابلاغ در پرونده موجود است و دفتر دادگاه در همان نشانی ، رأی را به اصحاب دعوی ابلاغ می کند . به علاوه با توجه به اینکه داور نیز در سیدگی خود از نظر تماس با اصحاب دعوی و قرار دادن آنها در جریان داوری با مشکلی مواجه نمی شود و اگر بشود به وسیله دفتر دادگاه مرتفع می گردد ، ابلاغ رأی داور به اصحاب دعوی اصولاً مسئله ای پیش نمی آورد .

مع هذا، مجدداً عنوان می شود که در این مورد هم ، دادگاه بدون قید و شرط مکلف به ابلاغ رأی به اصحاب دعوی نیست ؛ به این معنی که در صورت وجود مشکل اساسی در رأی داور دادگاه می تواند از ابلاغ رأی مزبور خودداری کند . برای مثال اگر داور نسبت به موضوعی رأی داده که موضوع قرار داوری نبوده است ، چنین رأیی قابل ابلاغ به اصحاب دعوی نیست ؛ کما اینکه اگر در جریان داوری دادگاه متوجه شود که دعوی قابل ارجاع به داوری نبوده یا داور به طور مطلق از داوری ممنوع بوده ، مجاز است از صدور دستور ابلاغ چنین رأیی خودداری کند .

در مورد دوم، که داوری بدون دخالت دادگاه صورت گرفته ، مسئله ابلاغ رأی داور در صورت مختلفه فرق می کند، یعنی با موضوع ابلاغ ، بر حسب اینکه رأی داور با دخالت اصحاب دعوی و استماع اظهارات ومدافعات آنان صادر

شده یا بدون دخالت اصحاب دعوی (بخصوص خواننده) و یا با ابلاغ مطمئن اوراق قضایی به اصحاب دعوی (بخصوص خواننده) صدور یافته یا بدون آن، به يك نحو برخورد نمی شود.

توضیح اینکه، اولاً در خواست ابلاغ رأی داور، درخواست نیست تا در مورد آن مقررات ابلاغ آ. د. م. از هر جهت قابل اجرا باشد؛ ثانیاً رأی داور نمی تواند غیابی تلقی شود تا مقررات مربوط به ابلاغ احکام غیابی در مورد آن رعایت شود؛ و ثالثاً رأی مزبور از طرف مراجع رسمی صادر نشده است تا بتوان به ابلاغهای انجام شده در جریان داوری، اعتماد کامل کرد و مقررات مربوط به ابلاغ احکام را در مورد آن جاری ساخت.

بنا براین، چا دارد که صور مذکور و نحوه ابلاغ رأی داور از طرف دادگاه در هر مورد، مطرح شود تا با روشن شدن آن از تضييع احتمالی حق محکوم علیه از جهت ابلاغ رأی جلوگیری شود.

صورت اول: رأی داور با حضور و دخالت اصحاب دعوی صادر شده است

و سابقه ابلاغ در پرونده داوری وجود دارد.

در این صورت ابلاغ رأی به اصحاب دعوی قاعداً نباید با اشکالی مواجه شود. مع هذا در این مورد نیز اگر دادگاه موفق به ابلاغ رأی به محکوم علیه نشود، وجود سابقه ابلاغ اوراق در جریان داوری، و حتی حضور و یا پاسخگویی وی به دعوی، نه دادگاه را از ابلاغ رأی به او معاف می کند و نه سابقه مزبور کافی برای ابلاغ رأی، حتی بر طبق ماده ۱۰۸ آ. د. م. خواهد بود؛ مگر اینکه نحوه ابلاغ درخواست به خواننده و پاسخگویی او به دعوی در جریان داوری، و بخصوص گزارش مأمور ابلاغ دادگستری در مورد ابلاغ رأی داور به صورتی باشند که دادگاه از مجموع امور انجام شده، از قرار داشتن محکوم علیه در جریان داوری و نیز تغییر نشانی وی اطمینان حاصل کند. در غیر این صورت اگر محکوم له نتواند نشانی صحیحی برای ابلاغ رأی در اختیار دادگاه بگذارد و دفتر دادگاه نیز نشانی از محکوم علیه نداشته باشد (ماده ۱۰۰ آ. د. م.)، بعید است بتوان، برای ابلاغ، از

مقررات ماده ۱۰۸ استفاده کرد. بنابراین، در این گونه موارد، قطع نظر از نحوه ابلاغ اوراق قضایی به اصحاب دعوی در جریان داور، تا وقتی موجبات ابلاغ اطمینان بخش رأی به محکوم علیه فراهم نشود، دادگاه نمی تواند اقدامی انجام دهد. ۲۰ و ۱۹.

صورت دوم: رأی داور با حضور و یا دفاع اصحاب دعوی صادر شده است، ولی سابقه ای از ابلاغ اوراق به خواننده در پرونده داور وجود ندارد. در این مورد میزان احتیاط باید بیشتر شود. زیرا سابقه ابلاغ اوراق در پرونده داور وجود نیست. بنابراین اگر با مراجعه مأمور ابلاغ دادگستری به نشانی محکوم علیه، امکان ابلاغ رأی به وی به نحو مطمئن (واقعی یا در حکم واقعی) وجود داشته باشد، رأی به او ابلاغ می شود و طبعاً به این ابلاغ ترتیب اثر داده خواهد شد، ولی اگر چنین ابلاغی به وی ممکن نباشد، استفاده از سایر طرق معمول برای ابلاغ درخواست و حکم (ابلاغ بر طبق مواد ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۸ و امثال آن) کافی به نظر نمی رسد و نتیجتاً رأی داور بلا اقدام خواهد ماند تا محکوم له موجبات ابلاغ صحیح و دقیق آن را فراهم کند و یا اینکه تصادفاً دفتر دادگاه امکان ابلاغ رأی را به

۱۹- علت این نحوه برخورد با رأی داور از جهت ابلاغ آن روشن است؛ زیرا میزان اعتمادی که به جریان دادرسی و ابلاغ اوراق و تصمیمات قضایی در دادگستری وجود دارد، در مورد داوریه‌های خارج از دادگستری وجود ندارد؛ ضمناً اگر چه این بی اعتمادی عام و مطلق نیست ولی، به نظر ما آنقدر هست که احتیاط دادگاهها را در این موارد به طور کلی ایجاب کند.

۲۰- ممکن است گفته شود که در مورد داوریه‌های انجام شده در خارج از دادگستری، دادگاه چگونه می تواند از سابقه ابلاغ به اصحاب دعوی مطلع شود؟ جواب سؤال مقدر مزبور این است که معمولاً در رأی داور اگر جامع و کامل و مستدل باشد، اشاره به دعوت طرفین و حضور آنان و بخصوص مدافعانشان می شود و در فرض اینکه از مفاد رأی مطلب فوق بر نیاید، دادگاه می تواند با اخذ توضیح از محکوم له و یا داور مطلب را روشن کند.

محکوم علیه پیدا کند. رأی را رؤیت کند .

صورت سوم : رأی داور، بدون حضور یا دفاع خواننده صدور یافته است ، ولی سابقه ابلاغ اوراق قضایی به او در جریان داوری وجود دارد. در این فرض هم اگر امکان ابلاغ رأی به محکوم علیه به طور مطمئن موجود باشد، مسئله ای پیش نمی آید . ولی اگر چنین ابلاغی ممکن نباشد ، ابلاغ رأی به او از طرق دیگر پیش بینی شده در قانون آئین دادرسی مدنی ( که در سطور قبل به آنها اشاره شد) به عمل نخواهد آمد و یا اگر به عمل آید ، قابل ترتیب اثر نخواهد بود ؛ مگر اینکه دادگاه اطلاع واقعی محکوم علیه را از صدور رأی داور ، به نحوی احراز کند .

توجه به این نکته لازم است که عدم حضور یا دفاع محکوم علیه در جریان داوری ( صورت مورد بحث ما ) در صورت ابلاغ مطمئن اوراق قضایی ، خود به خود اشکالی به وجود نمی آورد ، کما اینکه اگر در تعقیب ابلاغ رأی داور به وی نیز عکس العملی از خود نشان ندهد، دادگاه اقدامات خود را دنبال می کند .

به کرات اتفاق افتاده و می افتد که خواننده دعوی ، چه در دادگستری و چه نزد داور ، با وجود ابلاغ درخواست به او و اطلاع از جریان دادرسی به دعوی ترتیب اثر نمی دهد و از خود دفاعی به عمل نمی آورد . آنچه مهم است ، ابلاغ اوراق قضایی به خواننده و اطلاع او از جریان دعوی است و نه عکس العمل او در مقابل دعوی .

النهاية ، در دعاوی مطروحه در دادگستری ، همین قدر که ابلاغ درخواست ، طبق مقررات ناظر به این امر صورت بگیرد ، دادگاه رسیدگی خود را انجام می دهد و به عدم حضور یا عدم دفاع خواننده توجه نمی کند . ولی حکمی که در این شرایط صادر می کند ، غیابی است و راه اعتراض به آن به روی محکوم علیه باز است و حال آنکه چون در داوری حکم غیابی نداریم ، لاقلاً دادگاه باید از ابلاغ رأی صادره به محکوم علیه اطمینان حاصل کند تا به حق دفاع او احیاناً لطمه ای وارد نشود .

نتیجه عدم اعمال چنین احتیاطی این خواهد بود که رأی به صورت ، حضوری و در معنی، غیابی، بدون ابلاغ صحیح به محکوم علیه و بدون اعتراض وی به آن اجرا شود و جز در موارد مندرج در ماده ۶۶۵ و نظایر آن<sup>۲۱</sup> راهی برای اعتراض به آن وجود نداشته باشد.

صورت چهارم: رأی داور بدون حضور یا نخالت خوانده صادر شده است و سابقه ای هم از ابلاغ دانشخواست و سایر اوراق به او در پرونده داوری موجود نیست .

این صورت قضیه ، غیر مطمئن ترین صور از جهت اطلاع محکوم علیه از جریان داوری است . زیرا فرض قضیه این است که محکوم علیه نه در جلسات داوری حضور پیدا کرده ، نه لایحه دفاعیه فرستاده ، نه سابقه ابلاغ اوراق قضایی به وی در دست است و نه به نحوی دیگر ، اطلاع او از جریان داوری احراز شده است .

البته در چنین صورتی نیز اگر محکوم له تقاضای ابلاغ رأی صادره را به محکوم علیه بکند و نشانی دقیق و صحیحی در اختیار دادگاه قرار دهد که بتوان رأی صادره را به نحو مطمئن به محکوم علیه ابلاغ کرد ، باز هم با مشکلی مواجه نمی شویم . زیرا به هر تقدیر و با هر سابقه ای ، اگر رأی صادره به محکوم علیه ابلاغ مطمئن شود و یا خود او به دادگاه مراجعه کند و در مقام اعتراض به آن بر آید، چون فرصت دفاع برای او از هر جهت باقی است ، لطمه ای به حقوق وی وارد نمی شود و اگر وارد شود ، مسئول آن خود او خواهد بود .

ولی در صورتی که محکوم له در این مرحله نیز نتواند موجبات ابلاغ مطمئن رأی را به محکوم علیه فراهم کند و خود محکوم علیه نیز در فرصت

۲۱- آن هم در فرض اینکه نظر اینجانب ، در مورد امکان ابطال رأی داور در مواردی که اساساً باطل و غیر قابل اجراست ، حتی بعد از گذشت ده روز از تاریخ ابلاغ ، از طرف همه قبول شود ، که بعید می نماید.

مقتضی عکس‌العملی نسبت به رأی داور نشان ندهد ، مسلماً رأی صادره با استفاده از طرق دیگر معموله برای ابلاغ درخواست ( مواد ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۰۰ ، ۱۰۸ و امثال آنها ) که شاید بتوان لاقلاً بعضی از آنها را به طرق اضطراری ابلاغ درخواست تعبیر کرد ، قابل ابلاغ نخواهد بود ، بخصوص در این صورت قضیه ، که هیچ سابقه ای از دفاع و یا حضور در جلسات داوری و یا اطلاع محکوم علیه در پرونده موجود نیست ، وسواس دادگاهها از کلیه صور دیگر ، در مورد اطلاع یافتن محکوم علیه از جریان داوری ، باید بیشتر باشد .

با توجه به مراتب عنوان شده ، می‌توانیم بحث ابلاغ رأی داور به محکوم علیه را به این نحو خلاصه کنیم که دادگاه باید به هر تقدیر از اطلاع محکوم علیه از جریان داوری اطمینان حاصل کند تا بتواند دستور ابلاغ آن را بدهد و یا ، به ابلاغی که احياناً به صور دیگر عملی شده است ، ترتیب اثر بدهد .

در خاتمه اضافه می‌کنیم که در جریان بحث از صورتهای ممکنه صدور رأی داور ، از جهت ابلاغ اوراق به محکوم علیه و دفاع او در مقابل دعوی ، مکرراً صحبت از وجود یا ایجاد ارتباط بین دادگاه ، داور و پرونده داوری به میان آمده است ؛ نتیجتاً ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه دادگاه برای ابلاغ رأی داور ، حق یا تکلیف ، یا فرصت تماس با داور و یا ملاحظه پرونده داوری را دارد ؟ جواب ( همان طور که در پاورقی شماره ۱۶ آمده است ) ، این است که به نظر ما اشکالی ندارد که در مواقع لزوم یعنی مواردی که دادگاه با ملاحظه رأی داور و ضمائم آن در قانونی بودن آن از جهت ابلاغ اوراق قضایی به محکوم علیه تردید دارد ، از داور و به طریق اولی از محکوم له در مورد جریان داوری ، نحوه ابلاغ درخواست به خواننده و عکس‌العمل احتمالی وی در مقابل دعوی توضیح بخواهد و حتی اوراق پرونده داوری را نیز برای ملاحظه ، از داور مطالبه کند . زیرا رأی داور نظیر آراء صادره از طرف هیئتهای حل اختلاف کارگر و کارفرما و امثال آن نیست که دادگاه فقط

وظیفهٔ صدور دستور اجرای آن را داشته باشد.<sup>۲۲</sup>

### ۳- آیا داور حق ابلاغ رأی صادره را به اصحاب دعوی دارد ؟

در اینجا نیز باید بین دو صورت قضیه تفکیک قایل شد :

در صورتی که دعوی از طریق دادگاه به داور ارجاع شده باشد ، داور مکلف است ظرف مدت مقرر از طرف دادگاه یا قرارداد داوری و یا در صورتی که مدتی برای اظهار نظر داور معین نشده باشد ، ظرف دو ماه از تاریخ اعلام کتبی قبول داوری ( مادهٔ ۶۴۹ آ.د.م.) رأی خود را تسلیم دفتر دادگاه کند . بنا بر این مهم این است که رأی داور ظرف مهلت مقرر به دفتر دادگاه واصل شود ؛ در غیر این صورت رأی مزبور ، به علت عدم وصول به موقع به دادگاه ، قابل ترتیب اثر نیست ، مگر اینکه طرفین در دادگاه حاضر شوند و به رأی صادره گردن نهند و به عبارت دیگر، مهلت داوری را ضمناً تمدید و یا رأی صادره را تنفیذ کنند .

مع هذا به نظر می رسد که اگر در همین صورت هم ، داور رأی خود را ظرف مدت مقرر صادر کند و آن را قبل از انقضای مهلت داوری در مقابل اخذ رسید تحویل اصحاب دعوی بدهد ، ولی آنان در تحویل رأی به دادگاه تعلل ورزند ، باز هم رأی صادره قابل ترتیب اثر است . زیرا آنچه اهمیت دارد ، صدور رأی ظرف مهلت قانونی است که چون در فرض فعلی ، رأی به طرفین اختلاف یا دعوی ابلاغ شده است ، شائبهٔ خارج از موعد بودن آن نمی رود . با همین استدلال اگر رأی داور قبل از انقضای مهلت داوری تحویل دفتر پست گردد ، ولی خارج از مهلت به دفتر دادگاه برسد ، ظاهراً اشکالی به وجود

۲۲- از نظر دور نداریم که داوری مورد بحث فعلی ما خارج از دادگاه صورت

گرفته است و هیچ مقام دولتی یا قضایی در رسیدگی به پرونده ، از ابتدا تا انتها ، دخالت نداشته است ؛ بنا بر این برای دادگاه که مرجع ابلاغ رأی ، رسیدگی به اعتراض و صدور اجرائیه نسبت به آن است ، باید لااقل اطمینان نسبی از جریان صحیح داوری وجود داشته باشد تا بتواند موجبات اجرای آن را فراهم کند .



نمی آورد، زیرا داور رأی خود را موقعی صادر کرده که هنوز اختیار داوریش باقی و برجا بوده است.

با وجود این، چون اثبات اینکه رأی داور در مهلت قانونی صدور یافته، به وسیله ثبت آن در دفتر دادگاه آسان تر و مطمئن تر از صور دیگر یاد شده است، احتیاط ایجاب می کند که داور حتی الامکان رأی خود را در قبال اخذ رسید<sup>۲۳</sup>، تسلیم دفتر دادگاه کند؛ بخصوص که ممکن است همه با نظر اینجانب موافق نباشند و رأیی را که ظرف مهلت در دفتر دادگاه ثبت نشده باشد، نپذیرند و آن را خارج از مدت تلقی کنند.

ولی در مورد دوم، یعنی موردی که داوری در خارج از دادگاه و بدون دخالت دادگاه انجام شده است، داور باید مراقب باشد که رأی او، هم در مدت صادر گردد، و هم در مدت درمقابل اخذ رسید، تحویل اصحاب دعوی و یا تسلیم دفتر دادگاهی که بدون داوری صلاحیت رسیدگی به دعوی را داشت، گردد تا تردیدی در رعایت مهلت داوری پیش نیاید.

شاید توجه به این نکته نیز خالی از فایده نباشد که ابلاغ یا تحویل رأی به اصحاب دعوی، تنها اثر مثبت صدور رأی در مهلت قانونی می تواند باشد و الا از جهات دیگر (اعتراض به داور و اجرای آن) تأثیری ندارد. از جهت مدت اعتراض، اجرای رأی و غیره فقط ابلاغی ملاک عمل است که از طرف دادگاه صالح به عمل آید. بنابراین حتی اگر رأی داور به وسیله دادگاه غیر صالح ابلاغ شود، چنین ابلاغی منشأ آثار قانونی نخواهد بود.

۲۳- منظور از اخذ رسید، دریافت قبض از دفتر دادگاه (که معمول نیست) نیست؛ مهم اطمینان یافتن از ثبت مراتب تسلیم رأی در دفتر دادگاه است؛ کم اتفاق نیفتاده است که دفتر دادگاه اوراق تسلیمی را دریافت کرده، ولی به علت اشتغالات زیاد، ثبت آن را به بعد موکول کرده است و به جهت همان اشتغالات، اوراق تسلیم شده، به موقع در دفتر، ثبت نشده اند و در نتیجه اشکالات عدیده ای به وجود آمده است.

#### ۴- آثار ابلاغ رأی داور :

اشاره شد، که ابلاغ رأی داور مقدمه اجرای آن است؛ یعنی چون بر طبق حکم کلی مندرج در ماده ۱۶۲ آ. د. م.، هیچ حکم یا قراری قابل اجرا نیست مگر اینکه قبلاً به طرفین دعوی (بخصوص محکوم علیه) ابلاغ شده باشد، در اینجا نیز رأی داور، قبل از ابلاغ به محکوم علیه، قابل اجرا نیست (مواد ۶۶۱ و ۶۶۲ آ. د. م.)، جز اینکه در مورد احکام دادگاهها ابلاغ رأی به وسیله دفتر دادگاه صادره کننده آن صورت می گیرد و حال آنکه در داوری، رأی صادره به وسیله دفتر محکمه ای که پرونده را به داوری ارجاع کرده و یا دادگاهی که اصولاً صالح برای رسیدگی به دعوی بوده است، ابلاغ می شود، نه از طرف داور یا هیئت داوری.<sup>۲۴</sup> پس با ابلاغ رأی داور به محکوم علیه طبق دستور دادگاه و با قیود مذکور در فوق است که مهلت شکایت از رأی داور، از نظر احتساب انتهای آن، شروع می شود و در صورت عدم اعتراض به آن ظرف ده روز مقرر در ماده ۶۶۶ آ. د. م. رأی مزبور قابلیت اجرا پیدا می کند.

بنابر آنچه از نظر خواننده محترم گذشت، مسئله ابلاغ رأی داور دارای اهمیت فراوان است و روی همین اصل توصیه گردید که دادگاهها باید نهایت دقت و مراقبت را به عمل آورند تا از جهت عدم ابلاغ مطمئن رأی به محکوم

---

۲۴- در بعضی از داوریهای تجاری بین المللی با اینکه قبل از شروع رسیدگی به دعوی، اصحاب دعوی نزد هیئت داوران حاضر می شوند و مشخصات کامل نمایندگان قانونی خود، مواردی را که در داوری باید مورد رسیدگی قرار گیرد و نیز آئین رسیدگی داوران و غیره را مورد توافق قرار می دهند و در واقع دستور کار داوران و کلیه مسائل مربوط به داوری (Terms Of Reference) را امضاء می کنند، باز هم اصولاً رأی صادره به وسیله مرجع داوری تعیین شده در قرارداد ابلاغ می شود، نه به وسیله هیئت داوری.

علیه و، نتیجتاً، بی اطلاع ماندن او از مفاد آن، حقی از وی ضایع نشود.<sup>۲۵</sup>

۲۵- همان طور که گفتیم، و انشاءالله در فرصتی دیگر، هنگام بحث از اعتراض به رأی داور، مطلب را بیشتر خواهیم شکافت، در صورتی که رأی داور، به یکی از علل پیش بینی شده در قانون، اساساً باطل و غیر قابل اجرا باشد، نه دانگاه تکلیفی در ابلاغ آن دارد، نه ابلاغ آن دانگاه را مکلف به صدور اجرائیه نسبت به آن می کند و نه عدم اعتراض محکوم علیه به آن در مهلت مقرر، حق تقاضای اعلام بطلان رأی مزبور را که توجه به آن وظیفه خود دانگاه بوده است، از او ساقط می کند؛ ولی این امر از اهمیت ابلاغ مطمئن رأی به محکوم علیه چیزی نمی کاهد، زیرا به هر حال با اطمینان دانگاه از صحت رأی صادره و ابلاغ آن به محکوم علیه، هم تکلیف پرونده داوری از جهت ابلاغ و اجرا، زودتر روشن می شود و هم حقوق محکوم علیه بهتر حفظ می گردد.